

### عضوگیری القاعده از میان قحطی‌زدگان

■ رسانه‌های خبری در هفته‌های گذشته وضعیت خشکسالی و قحطی در آفریقا به ویژه در شاخ آفریقا را به شدت بحرانی اعلام کرده‌اند. کشورهای اتیوپی، سومالی، اریتره، کنیا، اوگاندا و برون‌دی از جمله مناطق حاد بحرانی اعلام شده‌اند. ۱۱ میلیون نفر در شرایط دشوار حاصل از خشکسالی و قحطی قرار گرفته‌اند. دو میلیون کودک در میان قحطی‌زدگان است که نیمه‌میلیون از آنان در مرحله پیش از مرگ قرار دارند.
بروز خشکسالی بی‌سابقه، فرصتی طلایی در اختیار گروه‌های بنیادگرای مرتبط با القاعده قرار داده است که از میان قحطی‌زدگانی که از گرسنگی به جان آمده‌اند، سربازگیری کنند. در هفته‌های گذشته بسیاری از جوانان برای رهایی از گرسنگی چارن‌ا‌ن‌دیزر، به امید لقمه نانی ناچیز جذب گروه‌های بینادگرا شده‌اند.

قحطی فعلی در مقایسه با قحطی سال‌های ۱۹۸۵–۱۹۸۴ به مراتب شدیدتر است. در پنج‌سال از هفت سال گذشته به‌ندرت بارانی باریده است، زمین خشک، گیاهان نابود شده و حیوانات در شرایط مرگ به سر می‌برند. فقط در کنیا نیمه‌میلیون نفر از گرسنگی در رنج هستند. خشکسالی فعلی شدیدترین قحطی ۶۰ سال اخیر را بر منطقه تحمیل کرده است. مسوولان امور رسیدگی به وضعیت قحطی‌زدگان می‌گویند گرسنگان به ما سپرد‌اند تا بگوییم: «ما را فراموش نکنید»

۴۰۰هزار گرسنه نیمه‌جان از تمام مناطق اطراف برای رسیدن به لقمه‌ای نان و جره‌ای آب با پای پیاده خود را در شرایطی طاقت‌فرسا به اردوگاه‌های نزدیک مוגادیشو، پایتخت اتیوپی رسانده‌اند. جوان‌ها افراد پیر را با خود حمل می‌کنند. یکی از مسوولان صلیب‌سرخ که اخیرا از منطقه بازگشته، تعریف می‌کند که در یک مورد مردی را مشاهده کرده است که با پای پیاده مادر ۵ساله‌اش را در پشت خود پس از طی مسیری طولانی و بی‌آب و علف به اردوگاه رسانده است. اردوگاه دیگری در کنیا تدارک دیده شده است که در آن نیز هزاران زن و کودک با حالتی نیمه‌جان در انتظار کمک‌های خارجی به بیابان بی‌آب و علف خارج از چادر محل سکونت چشم دوخته‌اند. تنها در سومالی ۳۷میلیون نفر در گرسنگی به سر می‌برند. بعد از دو دهه جنگ داخلی، تحمیلی اکنون سومالی فاقد دولتی واحد است و امکان هماهنگی برای امدادرسانی از مسوولان عملا سلب شده است.



بسیاری از قحطی‌زدگان آنقدر ضعیف شده‌اند که حتی قادر نیستند خود را به مناطق زیر کنترل سازمان ملل برسانند. تاکنون فقط ۴۲۰هزار سومالیایی توانسته‌اند خود را به اردوگاه‌های کنیا و مוגادیشو برسانند. بر مبنای آمار سازمان ملل، بیش از چهارونیم میلیون نفر در اتیوپی، سه‌ونیم میلیون نفر در کنیا و سه‌میلیون نفر در سومالی محتاج کمک‌های فوری بین‌المللی هستند. با توجه به خشکسالی اخیر، محصولات کشاورزی نسبت به سال گذشته به ۲۶درصد کاهش یافته است، این رقم در چاد به ۴۴درصد می‌رسد. نزدیک به چهارمیلیون سومالیایی در شرایطی طاقت‌فرسا و نزدیک به مرگ به‌سر می‌برند.

بیش از ۱۶۶هزار سومالیایی در مناطق مرزی به دلیل شرایط سخت زندگی به کشورهای همسایه خود کنیا و اتیوپی گریخته‌اند. دبیر کل سازمان ملل از مرگ سریع کودکان و افراد مسن خبر می‌دهد. او گفت که سه میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از مردم سومالی در شرایط بحرانی به سر می‌برند. این در حالی است که بیشترین مناطق جنوبی سومالی تحت کنترل سازمان بنیادگرای الشباب است. نیروهای نظامی سازمان الشباب از ورود و پیش‌امکانات ارسانی از خارج جلوگیری می‌کنند. الشباب یک گروه به‌شدت قشری طرفدار «القاعده» است که دست‌هایی نامرئی به موجودیتش در شاخ آفریقا امکان بخشیده است. بخشی از نیروهای نظامی شورشی در لیبی از طریق الشباب تأمین شده‌اند. این گروه به ویژه در مناطق «شایله سفل» و «شایله سفلی» تسلط کامل دارد و می‌خواهد سومالی را به کشوری اسلامی از نوع القاعده در افغانستان تبدیل کند. در منطقه تحت تسلط الشباب مجرمان گردن زده شده و حکم اعدام و بریدن دست و پا در ملاعام انجام می‌گیرد. سخنگوی گروه سنی الشباب می‌گوید: خشکسالی کمبود باران را تأیید می‌کنیم اما ادعای قحطی را نمی‌پذیریم. این ادعا صد‌صد بی‌پایه و اساس و فقط تبلیغات صرف است. خارجی‌ها با این بهانه می‌خواهند از منطقه جاسوسی کنند.

منبع:اشیپگل

■ آیا قذافی از جورج بوش می‌ترسید؟

قذافی به طور کلی از آمریکایی‌ها بسیار می‌ترسید. حتی الان به اواما می‌گویند: «تو فرزند من هستی و بیا با هم بر سر نفت توافق کنیم.» اما دیگر از همه دنیا منزوی شده است. ابتدا جوانی ساده بود که از جنوب لیبی می‌آمد. بعدها در دانشگاه نظامی بنغازی تحصیل کرد. سپس انقلاب شد و پیرامون خود جوانانی سلفی و قومیت‌گرا دید. زبان خارجی نمی‌داند. فقط تا حدودی انگلیسی که از دوران دبیرستان فراگرفته است، می‌داند. با کسی رفاقت نکرده یا شریک نشده بود. فقط با کسی رابطه برقرار می‌کرد که منفعی برایش داشته باشد. کتابی تحلیلی نخوانده بود. با مراکز تحقیقاتی و پژوهشی ارتباطی نداشت. تفکر دیگری را نمی‌شناخت. نمی‌دانست چگونه باید در سیاست تصمیم‌گیری کرد. به رمز و راز روند سیاسی در غرب و شرق آگاه نبود. نمی‌دانست قطور باید یک مشکل را تجزیه و سپس ترکیب کرد. ما در میان اعراب یک مشکل اساسی داریم، به‌خصوص در رابطه با کسانی که از بادیه می‌آیند و می‌خواهند بر ملت‌ها حکومت کنند. مثل یک نظامی بدوی تبار که می‌آید و خودش را ناگهان حاکم یک کشور می‌بیند. شبیه آنچه در مصر، سوریه یا عراق اتفاق افتاد. این یک نوع حرکت ارتجاعی است چون او با عقایدت ساده در حد یک مرغ‌زد روستایی می‌خواهد سیاست را مدیریت کند و این یک فاجعه است. هوشمندی سیاسی نوعی ادراک است و کسانی مثل چرچیل، چمبرلن و کیسینجر از آن برخوردار هستند. سیاستمداری با بازی‌های کودکانه بیابان‌گردان که در حد همان دروغ گفتن و مخفی نگه‌داشت وقتی درهم می‌آمیزد همین می‌شود که هست. قذافی جهان را نمی‌شناخت و می‌خواست خودش را به گونه‌ای دیگر به جهان عرضه کند؛ با خیمه و شتر و نظاره کردن به آسمان.

■ قذافی در شوروی چه می‌دید که از آن سلاح می‌خرد؟ البته شوروی را زیر نظر داشت. یک روز رفت فرقی بین کاسیگین و کیسینجر نیست. او در مطلی در «الفراج‌الدیده» نوشت اتحاد شوروی در رابطه با مشکل هند و پاکستان به صورت یک دولت امپریالیستی برخورد می‌کند. اما مصری‌ها بر رابطه او با شوروی اثر گذاشتند. احتمالی وجود دارد که الان باورپذیرتر است و آن اینکه بعد از جنگ ۱۹۷۳ و گرایش سادات به آمریکا شوروی و پیمان ورشو از توافقات بین آمریکا-مصر و اسرائیل نگران شدند. بنابراین تصمیم گرفتند سلاح‌های متعارف بیشتری را در لیبی قرار دهند. از جمله تانک‌ها و توپ‌هایی که بتوان در هر گونه حادثه احتمالی از آنها استفاده کرد. به‌خصوص اگر اتحاد شوروی قصد حرکت به سمت جنوب اروپا را داشته باشد. ابزارهایی که این اواخر در لیبی کشف شد، هولناک بود. صد‌ها تانک، موشک و موشک‌انداز که هیچ‌کس از آنها خبر نداشت. در آن کشور درست است که در دوران پادشاهی، متعارف خود را در لیبی انبار کرده بود و این درست است، زیرا مقدار سلاح‌هایی که نیروهای ناتو آنها را هدف قرار دادند یا اخیرا کشف شد یا به دست انقلابیون افتاد به گونه‌ای بود که نه کسی دیده و نه کسی شنیده بود.

■ آیا مستشارهای روسی هم در لیبی بودند؟

طبعاً

■ در دوران قذافی چه کسی بر لیبی حکومت می‌کرد؟

حاکم بر تر و مطلق و مرجع بزرگ و صغیر لیبی همان معمر قذافی بود. لیبی در تاریخ خود، احزاب سیاسی آزاد را تجربه نکرد مگر در دوره کوتاه زمان حاکمیت بریتانیایی‌ها. کشور ما هرگز شاهد فعالیت سندیکاها یا جامعه مدنی و نهادهای مربوط به آن کشور درست است که در دوران پادشاهی، ما مجلس نمایندگان و سنا داشتیم و کمی از آزادی مطبوعات برخوردار بودیم، اما باید گفت بدون بحث لیبی در آن دوران، یکی از بهترین دولت‌های عربی به لحاظ قانون و شفافیت بود. در آن دوره وقتی قلمی جوهرش تمام می‌شد باید آن را برمی‌گرداندی. وقتی نخست‌وزیر به خاله‌اش رفت یک اتوی غذائی از مقر نخست‌وزیر کم شده بود؛ یا دو بین چه قیامتی برپا شد. اما قذافی که آمد همه چیز را از بین برد و فقط خودش ماند. در عوض سازمان‌ها و دستگاه‌های عنبکوتی عجیب و غریب تأسیس شد که همه بر اساس منافع بود و در آنها پول و امنیت در کنار هم قرار داشتند.

یعنی منافع با امنیت دولت جمع شد و به کمک کیمیا‌های قبیلگی عیجونی پدید آمد که در آن گاه زنان به نقش‌های عیجونی پیدا می‌کردند. از آن طرف ۹۹درصد جامعه به حاشیه رانده می‌شد. لیبی بیش از ۱۶۰میلیارد دلار در خارج سرمایه‌گذاری کرده بود ولی میزان بیکاری در کشور به ۳۲درصد می‌رسید؛ این غیرمنطقی است. لیبی از یک نظر دارای بالاترین درآمد فرد در آفریقااست و از جهت دیگر در آن کشور فقیرتر جهان قرار دارد. امنیت، امنیت و امنیت. تاج و تخت قذافی فوق همه اینها قرار داشت. حتی سیفالاسلام سعی کرد این امر را تصحیح کند یا دست‌کم این طور می‌گفت اما هر چه به مسایل اساسی نزدیک می‌شد و قذافی تصور می‌کرد سیف به دنبال تاج و تختش است، با لگد به او می‌زد و او هم چاره‌ای جز فرار نداشت. سیفالاسلام همیشه دو هفته به صورت پیوسته در لیبی زندگی نکرده است. می‌گرفت و پدرش نقش سمبولیک را بازی می‌کرد. در این اواخر آن‌که با پول همه کارها را ترتیب می‌داد نخست‌وزیر، البغدادی‌المحمودی بود که از طریق یک شبکه پیچیده عجیب پول‌ها را خرج می‌کرد. هیچ‌کس نمی‌دانست این پول‌ها را از کجا می‌آورد. من معتقدم هنوز پول‌هایی در داخل و خارج سربده شده است که کسی از آنها اطلاعی ندارد. چون لیبی کشور افسانه‌ها بود در آن زمان دنیایی داشتند. شب دنیایی و منافع افراد نیز برای خود دنیایی داشت. همان‌طور که در روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی شبکه‌هایی به وجود آمد در لیبی نیز شبکه‌های مافیایی تور تویی شکل گرفته است که در روی زمین و زیرزمین و در داخل کشور و خارج از آن وجود دارند و فقط خدا از چند و چون آنها آگاه است.

## جهان



گفت‌وگوی الحیات با عبدالرحمان شلقم – بخش پنجم

# سرهنگ در هزارتوی خویش

■ از چهار دهه پیش تاکنون لیبی را مردی رهبری می‌کند که در خیمه زندگی کرده و هر جا می‌رود شترش را با خود برده و چون بدویان به آسمان نظاره می‌کند. مردی که در همه امور یک کشور حتی جزئی‌ترین مسایل آن دخالت می‌کند و در عین حال می‌گوید مسوولیتی ندارد و حتی یک جا کاغذی را امضا نکرده است. قذافی انسان ساده‌ای نیست که اگر بود نمی‌توانست برای چهار دهه با این همه منازعات بین‌المللی بر کشوری حکومت کند. او برای خود پدیده‌ای است قابل مطالعه. عبدالرحمان شلقم، وزیر سابق خارجه و نماینده لیبی در سازمان ملل متحد در این بخش از گفت‌وگوی خود با الحیات از ویژگی‌های شخصی قذافی و خانواده و نحوه کشورداری او می‌گوید.

■ پیش از انقلاب فعلی (که در جریان است) مردان قوی و تاثیرگذار حکومت چه کسانی بودند؟ هر کس که قذافی او را می‌خواست. عبدالله السنوسی قوی و ترسناک بود (لنگه خود معمر قذافی). نقش او این بود که هر چه از قذافی می‌خواهد، عمل کند. اگر قذافی از او می‌خواست لیبی را منجر کند، او این کار را می‌کرد. این نشانه قدرت نیست بلکه نشانه ضعف مطلق است که به صورت یک قدرت مطلق خود را نشان می‌دهد.

■ مسوولیت‌های عبدالله السنوسی که یک روزی رئیس سازمان اطلاعات بود، اکنون چیست؟ به لحاظ نظری او مسوول سازمان اطلاعات است. اما گفته می‌شود او بر کنتر و به جای او پسرعموی قذافی آمده است. السنوسی کسی است که در حال حاضر این جنگ را رهبری می‌کند و با دست خودش آدم می‌کشد. او همان کسی است که نخستین کشتار در «کوبری جیلیانه» در بنغازی را به وجود آورد و دست‌کم ۲۲۰ نفر را به همراه پسرش کشت.

■ موسی کوسا چه؟ به خاطر پستش مهم بود اما او فقط نقش یک کارمند را داشت.

■ چه کسی در لیبی تصمیم به کشتن مخالفان می‌گیرد؟ شخص قذافی! حتی اگر هر مسوولی قصد کشتن کسی را داشته باشد باید اجازه آن را از قذافی بگیرد.

■ آیا شکرى غانم، وزیر نفت و نخست‌وزیر که بعدا جدا شد هم در این ماجراها نقشی داشت؟

راستش را بخواهید شکرى غانم صریح‌اللهجه بود. در برابر قذافی با اعتماد به نفس حرف می‌زد. سعی کرد اصلاحاتی صورت دهد اما این کار برایش دشوار

بود. چون نمی‌شود تو بخواهی در کشوری اصلاحات صورت دهی و در همان حال همسر هاتیبال (پسر قذافی) که یک لبنانی است هواپیمای ایرباس از طرابلس به بیروت بفرستد تا یک سگ را برایش بیاورند. چه کسی جرات می‌کرد به او بگوید نه؟ آیا نخست‌وزیر می‌توانست به او بگوید نه؟ چه کسی می‌توانست به عایشه، دختر قذافی بگوید دوتا هواپما بر نثار که برای

زایمان یا بر گزاری میهمانی بروی انگلستان. کسی می‌توانست؟ چه کسی می‌توانست به معتصم بگوید در یک میهمانی در خارج از لیبی چرا فقط چهارمیلیون دلار به راقصه‌ها دادی؟ چه کسی می‌توانست به سیفالاسلام بگوید لازم نیست یکمیلیون دلار برای جشن تولد خود در ونیز یا جزایر کارایب هزینه کنی؟ چه کسی می‌توانست به قذافی بگوید هیات‌هایی را به همراه چمن‌های دلار به اینجا و آنجا برای فالن قرارداد یا فالن مناسبت نفرست یا بخواهی از طریق آنها به سلاحی غیرممکن دست پیدا کنی؟

■ خانواده قذافی چند نفر هستند؟

قذافی با دوزن ازدواج کرده است. از اولی پسر بزگش محمد را دارد؛ مهندسى که از تباطات کشور را در دست دارد و هیچ‌کس هم از او حساب‌کنشی نمی‌کند؛ همچنین کمیته المپیک و شرکت‌های مخابراتی و ارتباطات سیار (تلفن همراه) که بالغ بر میلیاردها دلار می‌شود و هیچ‌کس از آنها سر در نمی‌آورد و هیچ کنترلی نیز بر آنها نمی‌شود. از همسر دومش یکی سیفالاسلام را دارد که پسر بزرگ او به حساب می‌آید و بعد عایشه و سایر فرزندانش یعنی معتصم، سیفالعرب، خمیس و هاتیبال.

■ آیا ارتش بین این فرزندان تقسیم شده‌اند؟ در لیبی ارتشی وجود ندارد. ارتش منحل و به جای آن خلق مسلح قرار داده شد که عبارتند از گردان‌های امنیتی که با فرزندان قذافی آنها را هدایت می‌کنند یا داماش یا پسر عموهایش. مثل بیچاره اوپنکر وزیر، پسر دفاع و دیگران.

■ آیا شما به سیفالاسلام نزدیک بودید؟ از او چه

می‌دانید؟

سیف با شور و هیجان از جامعه مدنی صحبت می‌کرد.

کی دولت غیرنظامی تشکیل می‌شود یا انتخابات برگزار می‌گردد و از این قبیل حرف‌ها. کی ما جمهوری یا دولتی عادی خواهیم داشت؟ قذافی چنانکه بعدا معلوم شد طوری برنامه‌ریزی کرده بود که حکومتی ابدی داشته باشد و حاکمی مطلق و یگانه باشد. معمر قذافی بدون تردید آدم هوشمندی بود. جوانی که از ۱۰سال پیشتر به صورت مخفی نقشه کشیده بود که چگونه قدرت را به دست گیرد. فکرهايش همه توطئه‌گرا نه بود. در سیاست، اقتصاد، روابط شخصی و حتی روابط عمومی، او توانسته است هربار به مردم لیبی اینن طور تفهیم کند که برنامه‌ای برای تغییر استان‌ها و سازمان‌دهی ادارات و حل مسایل اقتصادی دارد. سپس برای اینها چاره اندیشی می‌کرد و با افراد خاصی دیدار داشت و به آنها وعده‌هایی می‌داد. وقتی پس از کودتا و به قدرت رسیدنش دید که مردم از لزوم برپایی دولت و سیستمی مانند سایر کشورهای جهان حرف می‌زنند، کتاب سبز را نوشت و این طور به مردم انمود کرد که راحل همه مشکلات را در آن آورده است. مثلا به کارگران می‌گفت «شرکا نه مزدبگیران» یعنی شرکت‌هایی که خود کارگران صاحب آن هستند یا اینکه هر خانه به سلاشش تعلق دارد» یعنی اگر تو خانه‌ای را از کسی اجاره کرده بودی، می‌شدی صاحب آن خانه. یا اینکه «توبمیل از آن راننده‌اش» است یعنی اگر تو راننده کسی می‌شدی، آن اتوبیل به تو تعلق داشت. به این ترتیب کسانی سود می‌بردند اما در مجموع این طبقه متوسط بود که ضرر می‌کرد و نابود می‌شد. از سوی دیگر دانشگاهایی برای دختران در اترش و پلیسه هر خانه زنان آزادی مطلق داشتند و ارزش‌های قدیمی در هم شکسته می‌شد. زن می‌توانست ساعت سه صبح به خانه‌اش بازگردد بدون اینکه پدرش بتواند او را مواخذه کند. از این رو فساد به طرز وحشتناکی گسترش یافت. همچنین هیچ نظارتی وجود نداشت و اگر کسی دردی می‌کرد، هیچ‌کس نبود که او را مواخذه کند.

■ آیا قذافی پول دوست بود؟

نه. پول را می‌خواست چه کند؟ او جزو گروهی بود که معتقدند «یا باید برمدن بنشینند یا در قبر روند». یعنی یا حکومت کنند یا در گور شوند. وقتی در حکومت باشند، احساس می‌کنند همه پول و اموال کشور از آن‌هاست و هر گونه به‌خواهند در آن دخل و تصرف می‌کنند. حتی گمان نمی‌کنم او هرگز پولی را به دست خود گرفته باشد. او با یک تلفن رنگ می‌زد و می‌گفت به فلائی اینقدر پول بدهید یا فالن خانه را بخرید یا فالن کار را بکنید. یا یک میلیون به فالن کس بدهید. همه پول‌ها ثروت شخصی او بود... مثل کسی که یک کارت اعتباری دارد و دیگر پولی را با خود حمل نمی‌کند، همه ثروت‌های کشور در اختیار او بود یعنی لیبی و هر آنچه که در آن بود.

■ برگردیم به کتاب سبز.

او این کتاب را طوری نوشت که حکومتش باز باشد. او یک رهبر است نه حاکم و حتی کاغذی را هم امضا نمی‌کند. اگر ۲۰ یا ۳۰سال هم حکومت کند، نمی‌توانی از او حساب‌کشی کنی. به راحتی می‌گویند این مردم هستند که دارند حکومت می‌کنند.

■ هیچ کاغذی را امضا نمی‌کند؟

هر گز، او فقط رهبر انقلاب است. از او کسی حساب نمی‌کشد. می‌گویند نقش من نمادین و سمبلیک است، وقتی نزدیکانش صاحب فرزندی می‌شدند او برای آنها اسم می‌گذاشت. در جزئی‌ترین جزئیات امور دخالت می‌کرد و در همان حال به لحاظ نظری می‌گفت بر کشور حکومت نمی‌کند. به موجب آنچه که اصطلاحا قانون مشرووعیت انقلابی نامیده می‌شد، هر حرفی را که می‌زد یا سخنی را که می‌گفت، قانونی واجب‌الاجرا بود.

■ شما او را متمم به شکستن نظام ارزش‌ها و فاسد کردن جامعه می‌کنید؟

نظام‌های دیکتاتوری در طول تاریخ دارای مشترکاتی بوده‌اند. از تیمورلنگ تا ممالیک در مصر تا الحاکم بامرالله تا حکومت‌های بعدی. یک نظام دیکتاتوری، پایانی فاجعه‌بار دارد. از هیتلر گرفته تا یوگسلاوی، عراق، سومالی، لیبی و هر جای دیگری این حقیقت را نشان می‌دهد. از سوی دیگر نظام‌های دیکتاتوری به صورتی اتوماتیک از ارزش‌های مردم را می‌شکنند که دیگر کسی به خاله و خانواده‌اش نیندیشد چه رسد به وطنش. الان تمام دغدغه یک شهروند لیبیایی این است که خانه‌ای پیدا کند یا اتومبیلی به دست آورد. برای مثال من منزلی داشتم که ایتالیایی‌ها ساخته بودند. در توافق‌نامه سال ۱۹۵۶ این خانه منزل یکی از فرماندهان نیروی دریایی ایتالیا بوده است. خانه زیبایی بود و من هم تمعیراتی در آن صورت دادم. همچنین مردمی بود خردم از یک دوست که او هم از یک ایتالیایی پیر خریده بود. چند مزرعه در جنوب داشتم که از پدرم به ارث برده بودم. حدود شش هزار درخت زیتون و پنج‌هزار نخل خرما داشتم. از آن گذشته درآمدهای سفر داشتم. یک وزیر وقتی صحبت جایی می‌رود و شب برمی‌گردد، پنج هزارورو می‌گیرد. حتی اگر به تونس رفته باشد که یک ساعت راه دور است، در ماه پنج بار دست‌کم سفر می‌کردم و ۲۵هزارورو پول می‌گرفتم. حدود ۲۰۰هزارورو در گنج‌هام داشتم اما به منزلم حمله کردند و همه را بردند. در کتابخانه‌ام ۲۳هزار کتاب داشتم که همه را به خیابان ریختند. همچنین طلا و جواهرات هم‌سرم بود که تحفه‌هایی که داشتم از جمله عودی داشتم که «السید روبوش» در حلب آن را نواخته بود... و همه را انداختند توی خیابان و شکستند یا غارت کردند. مردم می‌گفتند: این مرد دیوانه است. همه اینها را داشتم. آن وقت علیه قذافی موضع می‌گیرد. اما مساله داستان آزادی، دموکراسی و مپهن است. یکی از من پرسید: برادر عبدالرحمان مگر تو مزرعه یا قصر نداشتی؟ به او گفتم: برادر جان مزرعه یا قصر می‌خواهم چه کار. من وطنم را می‌خواهم.

### بازی دو سر باخت برای فلسطینیان

نبیل عمرو

■ قبل از امضای توافق‌نامه‌های اسلو و آغاز روند سازش میان طرفین فلسطینی و اسرائیلی، سازمان ملل متحد عرصه سیاسی مهمی برای فلسطینیان و عرب‌ها به شمار می‌رفت و در این میان، این تنها شورای امنیت بود که از این مساله مستننا می‌شد و «توتی اختصاصی» آمریکا به نفع رژیم صهیونیستی است و روزنه‌امیدی برای طرف‌های فلسطینی و عرب باقی نمی‌گذاشت اما دیگر نهادهای جامعه بین‌المللی عرصه مناسبی برای فعالیت به نفع فلسطینیان بود و هر درخواستی که از سوی طرف فلسطینی ارایه می‌شد با اکثریت قاطع آ مواحه می‌شد و از جمله آنها می‌توان به معرفی صهیونسم به عنوان یکی از اشکال نژادپرستی، حمایت از حق ملت فلسطین در بازگشت به وطن و تعیین سرنوشت خود و نیز تشکیل کشور مستقل فلسطینی به پایتختی قدس شریف اشاره کرد و فکر نمی‌کنم کسی سخنرانی تاریخی یاسر عرفات رئیس سابق تشکیلات خودگردان فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل متحد را که باعث باز شدن درهای بسته محافل بین‌المللی به روی مساله فلسطین شد، از یاد برده باشند؛ به ویژه ختم الکلام وی «کاری نکنید که این شاخه سبز از دست من بیفتد» را که به یکی از شعارهای دوران معاصر تبدیل شد. اما مراجعه به سازمان ملل در آن زمان با وضعیت کنونی فرق می‌کند؛ چرا که در آن زمان طرف‌های بین‌المللی حامی حقوق ملت فلسطین بودند و اگر بخواهیم به این مساله از زاویه دید آمار و ارقام نگاه کنیم، می‌توانیم بگوییم که این وضعیت همچنان ادامه دارد اما اگر از زاویه دید «عملی» به این مساله نگاه کنیم و دوره روابط مستقیم میان طرف‌های فلسطینی و صهیونیستی و آمریکایی با همان مرحله حاکمیت توافق‌نامه‌ها را در نظر بگیریم، می‌بینیم که آنچه در گذشته یک تفریح و سفری دل‌انگیز به حساب می‌آمد، اکنون به سفری پرخطرانه تبدیل شده است که باید بابت آن هزینه‌های سنگینی پرداخت شود. واقعیت این است که طرف فلسطینی پس از امضای توافق‌نامه اسلو، سرنوشت پروژه سیاسی و حتی می‌توان گفت تأمین نیازهای اساسی زندگی و احتمال تحقق آرمان‌هایشان را به طرف‌های آمریکایی و اروپایی ببودن زده است و این مساله در عمل، تعهداتی را برای آنها ایجاد کرد که اکنون توان رهایی از قید و بندهای آن را ندارد و هر چند که اقدامات مقدمه‌اتی مانند اعمال فشار و ابراز عزم و اراده فرار از زیر بار این تعهدات از خود بروز داده‌اند، اما به وضوح بسته مجازات‌های طرف‌های اروپایی و آمریکارا در مقابل خود می‌بینند و در نتیجه می‌توان گفت که هر گونه اقدام و ابتکاری از سوی طرف فلسطینی هر چند که منطقی و توجیه‌پذیر باشد، می‌تواند هزینه سنگینی برای آن به همراه داشته باشد. فلسطینیان مذاکراتی طولانی با طرف آمریکایی درباره مساله بینست در روند سازش و مسوولیت کامل رژیم صهیونیستی در این زمینه انجام داده‌اند و در اکثر مواقع، طرف آمریکایی از موضع و دیدگاه طرف فلسطینی حمایت کرده و موضعی اتخاذ کرده‌است که به وضوح علیه اسرائیل و اقدامات و مواضع تنش‌زا و اتخاذ مواضع ضدصهیونیستی، باراک اوباما، رئیس‌جمهور و دیگر مقامات آمریکایی مجبور به عقب‌نشینی از این مواضع خود می‌شوند و نه امتیاز جایگزینی در قبال این عقب‌نشینی به طرف فلسطینی ارایه می‌دهند و نه عذر و بهانه‌ای برای این اقدام خود می‌آورند، بلکه به وضوح و به جسارت تمام اعلام می‌کنند که «ما در برداشت‌هایمان اشتباه کردیم، ببخشید دیگر تکرار نمی‌شود.» فلسطینیان هم به رغم ابراز خشم و ناراضی‌ت نسبت به این مساله، در نهایت مجبور هستند که موضع طرف آمریکایی را قبول کرده و با اقدامات آن کنار بیایند. فلسطینیان تلاش زیادی برای استفاده از مساله مراجعه به سازمان ملل متحد کردند اما این به‌این معنی نیست که آنها به سازمان ملل چشم امید دوخته باشند تا راه‌حلی اجرایی ارایه دهد، بلکه به نوعی می‌خواهند به طرف‌های آمریکایی، اروپایی و غیره اعلام کنند که «ما با باشید، قبل از اینکه «بی‌ما» بمانید.» از آنجایی که آمریکا‌ها به‌هم‌همان‌انها به خوبی از شیوه‌های کاری فلسطینیان آگاهند تا حد امکان سعی کردند که همراه اسرائیل طرف فلسطینی را برای صرفنظر کردن از مراجعه به سازمان ملل تحت فشار قرار دهند. فلسطینیان در راستای تلاش‌های خود، هیات‌هایی را به کشورهای که از چندین دهه قبل حمایت خود از کشور فلسطینی را اعلام کرده بودند، اعزام کردند تا: «حیایت آنها اطمنیان پیدا کنند یا از سوی دیگر، هیات‌هایی را نیز به برخی کشورهای که کشور فلسطینی را به رسمیت شناخته‌اند و اتخاذ چنین موضعی از سوی آنهاستگي به‌عدم‌ناراضی‌ت طرفین اسرائیلی و آمریکایی دارد، فرستادند. کشوری مثل کانادا نیز موضع خود را پس از سفر هیات فلسطینی به آنجا مشخص نکرد (که اگر اینچنین بود، ما الان به جای یک کشور، ۱۰ کشور فلسطینی داشتیم، بلکه این کشور عکس آن چیزی را داشت که به محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین وعده داده بود به حان شعراوی، رئیس هیات اعزامی فلسطین به کانادا اعلام می‌کند و موضع استرالیا و حتی ترکیه هم مواضع قبلی آنهاست و اقدام‌های تلافی و جاتی به‌همان‌انها چیزی را تغییر نمی‌دهد.» در نهایت با گفت که طرف فلسطینی تلاش‌های زیادی برای تحقق نتایج نمادین صورت می‌دهد اما آنچه واقعا مایه نگرانی می‌شود، این است که ما در پنج‌قاره جهان به دنبال سراب هستیم اما این طرف صهیونیستی است که واقعیت‌ها را رقم می‌زند و در آستانه اجرای برنامه توسعه و صادره اراضی خود قرار گرفته و ما باید درک کنیم که دوی ما در گذار، استرالیا و حتی چین نیست؛ چرا که قدیمی‌ترین سفارت ما در چین است و آنها ۱۰ سال قبل کشور فلسطین را به رسمیت شناخته و حمایت خود از تشکیل آن را اعلام کرده‌اند.

منبع: روزنامه شرق الاوسط